

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و بیست و سوم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش دوم

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
زیرا به ادب یابی آن چیز که می گویی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۰

ای دل من، با فضاگشایی و ساکت کردن من ذهنی، در پیشگاه زندگی و مولانا به ادب بنشین و از من ذهنی بدخو که هر چیزی به او برمی خورد و مدام به اظهار درد مشغول است، دست بردار. چراکه با رعایت ادب نسبت به خداوند، مرکز عدم و بی توجهی به حرف های من ذهنی ات می توانی به آن چه می گویی و می خواهی یعنی زنده شدن به زندگی بررسی.

بیند مریخ که بزم است و عیش
خنجر و شمشیر کند در میان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

هرگاه انسان با فضاگشایی و عدم کردن مرکزش شادی بی سبب زندگی را تجربه کند، در این صورت من‌های ذهنی که از جنس نحسی و درد هستند، به او حسادت کرده و به ستیزه با او برمی‌خیزند تا عیش او را برهم زنند و او را از کار روی خود باز دارند.

چند چندت گیرم و، تو بی خبر
در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله

[زندگی خطاب به انسان می‌فرماید:] چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌ها به تو درد بدهم و برای جسم، فکر، اوضاع مادی و روابط مسئله ایجاد کنم و تو هنوز در خواب ذهن بی‌خبر باشی؟ دیگر چقدر باید درد بکشی تا بفهمی که نباید اتفاق این لحظه را جدی گرفته و مهم بدانی، بلکه باید با فضاگشایی مرکزت را عدم کنی؟ ای غافل، وجودت را به زنجیر مسائل و غم‌های ناشی از همانیدگی‌ها بسته‌ام، اما تو متوجه نمی‌شوی.

زنگ تُو بر تُوَت ای دیگ سیاه
کرد سیمای درونت را تباه
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

ای من ذهنی، تو همچون دیگ سیاهی هستی که لایه‌هایی از همانیدگی و دردها مثل زنگ بر آینه مرکزت نشسته و سیمای درونت را تباه کرده، بطوری که از فرط سیاهی آن نمی‌توانی درک درستی از زندگی داشته باشی و درست بینی.

چند نهان داری آن خنده را؟
آن مه تابنده فرخنده را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳

ای انسان، تو به‌عنوان هشیاری حضور از جنس شادی بی‌سبب هستی، پس چرا فضا را باز نمی‌کنی تا این شادی را تجربه و ابراز کنی؟ تا کی می‌خواهی با غم‌زدگی، تنگنا و انقباض، جلوی طلوع ماه درخشان و مبارک زندگی را از مرکزت بگیری؟

از ترازو کم کنی، من کم کنم
تا تو با من روشنی، من روشنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، اگر از ترازوی فضاگشایی و هشیاری حضور کم کنی، دچار غم و غصه و درد خواهی شد. حال تا زمانی که تو با من روشن هستی یعنی به اندازه‌ای که از جنس من می شوی، انصتوا را رعایت می کنی و فکرها را جدی نمی گیری، من نیز به تو کمک کرده، خرد و شادی خود را نثار می کنم، چرا که من سراسر از جنس شادی هستم.

به غیر خدمت ما که مشارق شادی ست
ندید خلق و نبیند ز شادی آثاری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۵

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] انسان هرگز از شادی آثاری ندیده و نخواهد دید مگر این که فضا را بگشاید و این گونه به ما خدمت کرده باشد. خدمت به ما همان سرچشمه و مطلع عشق و شادی حقیقی است. [انسان به اندازه‌ای که به زندگی خدمت می کند و او را به مرکز خود می آورد، از شادی بی سبب برخوردار می شود.]

چشم او مانده‌ست در جوی روان
بی‌خبر از ذوق آب آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

انسان من‌ذهنی به جوی روان فکرها چشم دوخته‌است. درحالی‌که نمی‌داند اگر مرکزش را عدم کرده و به‌عنوان نیروی زندگی از ذهن جدا شود، می‌تواند ذوق آب حیات که از آسمان درون نازل می‌شود را تجربه کند.

آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن کسی که فضا را باز کند و آشکارا سبب‌ساز و به‌وجود آورندهٔ اتفاقات را ببیند که با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق گن‌فکان کارها را درست می‌کند، دیگر دل‌بستهٔ قوانین علت و معلول و سبب‌سازی ذهن نمی‌شود و از فکری به فکر دیگر نمی‌پرد.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز گشود به بی جهات

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

زندگی از هر جهتی که برای به دست آوردن یا زیاد کردن همانیدگی‌ها رفتی، تو را به بلا و درد دچار ساخت تا از خواب من ذهنی بیدار شوی. این من ذهنی موهومی و توهمی تو هست که از چیزها زندگی می‌خواهد و به جهات مختلف می‌رود، در حالی که تو به عنوان هشیاری اصیل، بی جهات و ساکن هستی.

از پدر آموز، کادم در گناه
خوش فرود آمد به سوی پایگاه

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

پایگاه: درگاه، کفش گن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم پیاموز که وقتی با مرکز همانیده مرتکب گناه شد، به آسانی تسلیم شده و
من ذهنی اش را صفر کرد و بسوی پایگاه که فضای گشوده شده است آمد. سپس گفت: «من خودم این جفا را روا
داشتم.»

چون بدید آن عالمُ الأسرار را
بر دو پا استاد استغفار را

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

وقتی حضرت آدم با فضاگشایی خداوند را که دانای به اسرار غیب است دید، به جای استفاده از ابزارهای من‌ذهنی، روی دو پای زندگی ایستاد و استغفار کرد، یعنی بدون این که به گذشته برگردد و خودش یا دیگران را ملامت کند، مرتب عذر خواست و فضا را گشود و با پذیرش تقصیرش مرکزش را عدم کرد. [شما باید ابزارهای من‌ذهنی مانند تأسف و ملامت خود یا دیگران را بشناسید و هیچگاه از آن‌ها استفاده نکنید. مثلاً نگویند که چرا من در بیست‌سالگی متوجه آموزش‌های مولانا نشدم؟ من‌ذهنی از این راه به شما حمله می‌کند. وقتی با فضاگشایی خداوند را دیدید حقیقتاً عذرخواهی کنید. یعنی اگر اشکالات خود را می‌بینید بدون آن که خود و دیگران را ملامت کنید، بپذیرید که من‌ذهنی خودتان آن را ایجاد کرده‌است و با فضاگشایی آن‌ها را شناسایی کرده و بیندازید و مرکزتان را عدم کنید.]

بر سر خاکستر آندۀ نشست
از بهانه شاخ تا شاخی نجست

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

حضرت آدم بر سر خاکستر اندوه نشست یعنی غمگین شد و از خداوند عذر خواست و برای توجیه خطای خود که از عقل من ذهنی استفاده کرده بود، بهانه تراشی نکرد. در نتیجه مدام حواسش به خودش بود که عیب‌هایش را ببیند و برطرف کند و با بهانه‌ها و استدلال‌های من‌ذهنی از این شاخ به آن شاخ نپرد.

رَبَّنَا اَنَا ظَلَمْنَا كَفْت و بس
چونگه جانداران بدید او پیش و پس

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

جاندار: سلاح‌دار، محافظ، نگهبان

حضرت آدم فقط گفت: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او در پیش و پس خود فرشتگان مراقب را مشاهده کرد. و متوجه شد نیروهایی وجود دارند که اجازه نمی‌دهند انسان با مرکز جسمی و براساس الگوها و ابزارهای ذهن، فکر و عمل کند و موفق شود. این نیروها از هر طرف انسان را محاصره می‌کنند تا او فضا را باز کرده و از خداوند عذرخواهی کند. [دو جور انسان وجود دارد: یکی انسان من‌ذهنی که از جنس غم بوده و مسئولیت هشیاری‌اش را به‌عهده نمی‌گیرد و نمی‌پذیرد که با عقل من‌ذهنی و با فکرها و دردهایش زندگی خودش را خراب کرده‌است. دیگری انسانی که فضا را باز کرده و خداوند عالم‌الأسرار را دیده و متوجه شده که زندگی تماماً رحمت و شادی و خرد است، بنابراین در مقام عذرخواهی برآمده و فضا را باز کرده و اقرار می‌کند که خودش زندگی‌اش را خراب کرده‌است تا خداوند زندگی‌اش را درست کند.]

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳) «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»
 «گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود.»

دید، جانداران پنهان همچو جان
 دورباش هر یکی تا آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸)

دورباش: نیزه دو شاخه داری دارای چوبی مُرَصَّع که در قدیم پیشاپیش شاهان می برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را به کنار کشند.

حضرت آدم وقتی فضا را باز کرد، نیروهای نگهبانی را دید که مانند روح و جان پنهان بودند و نیزه‌های دورباش هریک از آنها تا آسمان می‌رسید.

که هلا پیش سلیمان، مور باش
تا بنشکافد تو را این دور باش

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹

[این فرشتگان یا نیروهای پنهانی می گفتند:] به هوش باش و در پیشگاه سلیمان که نماد خداوند است، مانند مورچه کوچک و فانی باش، یعنی هر لحظه بر اساس من ذهنی، ناموس و پندار کمال بلند نشو و خداوند را امتحان نکن و فکرهای خود را بر خرد زندگی غالب و چیره ندان تا این نیزه ما تو را نشکافد.

لحظه‌ای ماهم کند، یک دم سیاه
خود چه باشد غیر این، کار اله؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۵

خداوند طبق قانون «قضا و کُن فکان» لحظه‌ای مرا سیاه و از جنس من ذهنی و همانیدگی‌ها می‌کند، یعنی یک همانیدگی و درد را به مرکز می‌آورد و لحظه بعد که از آن آگاه می‌شوم و فضا را می‌گشایم، مرا به ماه و جنس خودش تبدیل می‌کند. کار خداوند غیر از این چه می‌تواند باشد که به من فرق این دو حالت را نشان دهد؟ تا بفهمم از جنس من ذهنی نیستم و عقل من ذهنی نمی‌تواند مرا هدایت کند، بلکه حکم «کُن فکان» زندگی در این لحظه وضعیت درون و بیرون مرا تعیین می‌کند.

پیشِ چوگانهای حکم کُن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

ما پیش چوگان‌های حکم «قضا و کُن فکان» الهی که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنیم. یعنی قانون «قضا و کُن فکان» زندگی لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند به طوری که هرچه در درون فضاگشا تر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم. [ما نباید با من‌ذهنی و فکرها پیش حکم «قضا و کُن فکان» را امتحان کنیم، بلکه باید با کمک ابیات مولانا تسلیم شویم. اگر من‌ذهنی داشته باشیم چوگان زندگی به ما درد می‌دهد، ولی اگر فضا را باز کرده و همانیدگی‌ها، عیب‌ها و شرطی‌شدگی‌های خود را شناسایی کنیم و بپردازیم چوگان زندگی، هشیاری جسمی ما را به هشیاری حضور تبدیل می‌کند.]

هست مهمانخانه این تن ای جوان
هر صبا حی ضیف نو آید دوان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

ضیف: مهمان

ای انسان، وجود تو همچون مهمانخانه‌ای است که هر لحظه از طرف زندگی یک فکر و یا یک وضعیت جدید به‌عنوان مهمان، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند. [وقتی در این لحظه پیغام زندگی به‌صورت بی‌مرادی می‌آید شما به خودتان بگویید چرا من بی‌مراد شده‌ام؟ آیا من با سبب‌سازی ذهن به‌دنبال مرادهای مادی می‌گردم تا از آن‌ها زندگی بگیرم که این قدر ناراحت هستیم؟ آیا من خودم و فکرهایم را جدی می‌گیرم؟ آیا من «خود» دارم و در کار زندگی دخالت می‌کنم؟]

هین مگو کین ماند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا ستیزه کنی و به عنوان من ذهنی بالا بیایی و بگویی من از این اتفاقی که ذهنم نشان می دهد خوشم نمی آید، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار دیار عدم می شود. [زندگی لحظه به لحظه از طریق رویدادها برای تبدیل هشیاری ما و درست کردن وضعیت های زندگی مان به ما پیغام می فرستد. وقتی من ذهنی داریم اغلب پیغامها به صورت بی مرادی می آید. اگر فضا را بگشاییم و آن چیزی که ما را بی مراد کرده از مرکزمان بیرون کنیم و به جای آن، زندگی یا عدم را در مرکزمان بگذاریم، پیغامش را می گیریم.]

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیفست، او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هر اتفاق یا هر فکری که در این لحظه از جهان غیب، به وسیله «گن فکان» بر دل تو می‌رسد، حتی اگر از نظر ذهن بد باشد آن را مثل یک مهمان بدان، فضا را در اطراف آن بگشا و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را به تو بدهد و بگوید چه چیزی را باید در خود تغییر دهی.

تشنه را درد سر آرد بانگ رعد
چون نداند گو کشاند ابر سعد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

سعد: خجسته، مبارک، مقابل نحس
انسانی که با فکرهای همانیده من‌ذهنی، زندگی‌اش را خراب کرده و تشنه آب حیات و خرد زندگی است، با شنیدن بانگ بلند بی‌مرادی‌ها دچار درد سر می‌شود، زیرا او نمی‌داند آن صدای مهیب، در صورت پذیرش و فضاگشایی، ابر رحمت و بیداری را در پی خواهد داشت و او را از برکات حضور سیراب خواهد نمود.

چشم او مانده‌ست در جوی روان
بی خبر از ذوق آب آسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

کسی که من ذهنی دارد چشمش را به سلسله افکاری دوخته که در این لحظه مانند جوی روان از ذهنش می‌گذرد، چراکه طعم آب حیات و خنده خداوند را که از آسمان گشوده‌شده و مرکز عدم می‌آید، نچشیده و از آن بی‌خبر است.

مَرکَبِ هَمَّتِ سَوی اسباب راند
از مسبب لاجرم محروم ماند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

کسی که چشمش را به فکرها دوخته، «مَرکَبِ هَمَّت» را سوی سبب‌سازی می‌برد، یعنی در ذهن به سبب‌سازی مشغول می‌شود، بنابراین فضا را باز نمی‌کند که مسبب یا خداوند را به زندگی‌اش بیاورد.

آنکه بیند او مُسَبِّب را عیان
کی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن کسی که فضا را باز کند و آشکارا سبب‌ساز و به‌وجود آورندهٔ اتفاقات را ببیند که با خرد فضای گشوده‌شده و از طریق کن‌فکان کارها را درست می‌کند، دیگر دل‌بستهٔ قوانین علت و معلول و سبب‌سازی ذهن نمی‌شود و از فکری به فکر دیگر نمی‌پرد. [وقتی شما بی‌مراد می‌شوید، به‌جای این که واکنش نشان بدهید و بخواهید با تندتند فکر کردن مسائلتان را حل کنید، زیر بار مسئولیت بروید و بگویید من اشتباه می‌کنم. طرز زندگی من با من ذهنی و باورهای همانیده، درست نیست چرا که این‌ها نمی‌توانند زندگی مرا درست کنند. پس من فضا را باز می‌کنم و مسبب یعنی خداوند را به زندگی‌ام می‌آورم و دیگر به آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد توجه نمی‌کنم.]

تو ز طفلی چون سبب‌ها دیده‌ای
در سبب، از جهل برچفسیده‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

چفسیده‌ای: چسبیده‌ای

ای انسان، تو از کودکی تا به حال فقط به سبب‌ها توجه کرده‌ای، یعنی با ذهن همانیده و عقل من ذهنی فکر کرده‌ای، از این رو است که با جهل من ذهنی به سبب‌ها چسبیده‌ای، اما سبب‌سازی ذهن با خرد زندگی خیلی تفاوت دارد.

با سبب‌ها از مُسَبَّب غافلی
سوی این روپوش‌ها زان مایلی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

تو به دلیل توجه به اسباب ظاهری، از خدا که مُسَبَّب‌الْاَسْبَاب است غافل مانده‌ای؛ درحالی که آن اسباب و همانیدگی‌ها به منزله روپوشی روی عدم و زندگی را می‌پوشاند و تو به خاطر کاهلی و ماندن در ذهن، به آن‌ها تمایل داری. [ما وقتی از مسبب غافل نمی‌شویم که با فضاگشایی مرکزمان عدم شود و بگوییم این سببی که ذهنمان در برابرش مقاومت می‌کند مهم نیست زیرا این‌ها روپوش خداوند هستند. ولی اگر شما مرتب از سببی به سبب دیگر می‌روید با این کار روی مسبب را که در زیر فکرهایتان است می‌پوشانید. شما باید سبب‌سازی ذهن را متوقف کنید تا خداوند زندگی‌تان را درست کند.]

چون سببها رفت، بر سر می زنی
ربنا و ربناها می کنی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

زمانی که سببها، یعنی چیزهای آفل و گذرا که ذهن نشان می دهد، با فرمان قضا و کن فکان زندگی از میان رفت و بی مراد شدی، تو بر سر ت زده و خدا خدا می کنی.

ربّ می گوید: برو سوی سبب

چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶

صنعم: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان
خداوند می گوید: برو سوی سببهایی که ذهنت نشان می دهد و از آنها چاره بگیر. چه عجب که متوجه شدی
من هم وجود دارم و از قدرت آفرینندگی من که از همان ثانیه صفر با قضا و کن فکان و با فضای گشوده شده،
آماده خدمت به تو بود، یاد کردی و متوجه شدی باید با فضاگشایی مرا در مرکزت بگذاری!

گفت: زین پس من تو را بینم همه
 ننگرم سوی سبب و آن دمدمه
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷

دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب
 آن بنده گفت: خداوندا، من از این به بعد با فضاگشایی مرکزم را عدم کرده و فقط تو را می بینم و دیگر به سوی
 سبب‌های ذهنی نمی‌روم و به افسون و فریب من ذهنی‌ام گوش نمی‌سپارم. [آیا شما واقعاً دمدمه‌ها و مکر و
 افسون من ذهنی را شناخته‌اید که هر لحظه شما را وادار می‌کند به سبب‌سازی بروید؟ آیا به خداوند قول می‌دهید
 که فضا را بگشایید و به سبب‌سازی ذهن توجه نکنید؟]

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: فاطمه



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۷ گنج حضور، بخش سوم (۱)

گویدش: رُدُّوا لَعَادُوا، کارِ توست
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

رُدُّوا لَعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

خداوند به او می‌گوید: برگشتن به سبب‌سازی ذهن کار همیشگی تو است. هرگاه تو را به عالم اسباب بازگردانم، دوباره مفتون همان علل ظاهری می‌شوی. تو در این برگشت از ذهن و تعهد به عهد الست و عدم نگه داشتن مرکز، بسیار سست و ناپایدار هستی.

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پرست، بر رحمت تنم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

خداوند می گوید: من به این اعمال تو که به سبب‌سازی در ذهن دچار شده‌ای نگاه نمی‌کنم بلکه دائماً می‌خواهم از طریق تو بخندم و تو را گناهکار نمی‌دانم و ملامت نمی‌کنم، بلکه مورد لطف و رحمتم قرار می‌دهم. رحمت من وسیع و بیکران است و همواره از روی رحمت عمل می‌کنم، تو هر لحظه می‌توانی میثاقت با من را تجدید کنی و به سوی من برگردی. [این که ما فکر می‌کنیم خداوند می‌خواهد از ما انتقام بگیرد و ما را بعد از مرگ دچار عذاب کند همگی توهم است، ولی بهتر است در این جهان از خواب ذهن بیدار شویم، زیرا هر قدر دیرتر به سوی او برگردیم فقط وقت خودمان را تلف می‌کنیم.]

ننگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

خداوند می گوید، من به عهد بد تو که تسلیم نمی شوی، اتفاق این لحظه را نمی پذیری و من را به مرکزت نمی آوری نگاه نمی کنم، اگر این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی، از روی بخشش و گرم بی نهایتم به تو کمک می کنم. [اشکال من ذهنی این است که براساس سبب سازی می گوید من سی سال است که اشتباه می کنم، این همه گناه کردم و نمی توانم جواب خدا را بدهم، درحالی که اگر در همین لحظه فضا را باز کرده و دیگر به ذهن نرود، خدا دیگر به گذشته و این که چرا کار بد کرده نگاه نمی کند.]

این سبب‌ها بر نظرها پرده‌هاست
که نه هر دیدار، صنعش را سزااست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۱

این سبب‌سازی‌ها و فکر کردن براساس ذهن همانیده مانند حجابی بر نظر یا همان هشیاری خدایی است. هرکسی که به جای عدم کردن مرکزش و دیدن توسط هشیاری ناظر، به وسیله من‌ذهنی ببیند، دیگر وجودش شایسته تجلی آفریدگاری خداوند نیست، یعنی خداوند نمی‌تواند قدرت آفرینندگی‌اش را در او به کار بگیرد.

دیده‌ای باید، سبب سوراخ کُن
تا حجب را برگردد از بیخ و بن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۲

سبب سوراخ کُن: سوراخ کننده سبب
حجب: پرده‌ها

برای مشاهده و درک آفریدگاری خداوند دیده‌ای لازم است که دائم فضا را باز کند و با چشم عدم بین سبب‌ها و دلایل ذهنی را باطل کند. به این ترتیب با آگاهی بر این که دید من ذهنی تماماً خرافات است و به جایی نمی‌رسد حجاب‌ها را از ریشه و اساس براندازد.

تا مسبب بیند اندر لامکان
هرزه داند جهد و اکساب و دکان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۳

اکساب: کسب‌ها

تا به واسطه دید عدم و فارغ از چشم حسی در فضای گشوده شده با مسبب یا خداوند دیدار کرده و با او یکی شود. بنابراین جهد کردن به وسیله من ذهنی و به دست آوردن همانیدگی‌ها در دکان ذهن را بیهوده دانسته و دیگر به دنبال سبب‌سازی‌های ذهنی نباشد.

از مسبب می‌رسد هر خیر و شر
نیست اسباب و وسایط ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۵۴

ای پدر جان، بدان که هر خیر و شر یا اتفاقاتی که باعث می‌شود بر اساس ذهن همانیده بینی و بعد فضا را باز کنی و از جنس زندگی شوی، همگی از جانب مسبب یا خداوند می‌رسد. بنابراین سبب‌هایی که ذهن من دار آن‌ها را دخیل می‌داند هیچ کدام موثر و کارگر نبوده و باعث بهتر شدن کیفیت زندگی نمی‌شوند.

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

پس ای جوان، قضا و کُن فکان خداوند را بهانه قرار نده و مقصر ناکامی‌ها و نابودی زندگی ات ندان. چگونه
خطای خود را که با ماندن در من ذهنی و سبب‌سازی‌های ذهن باعث خرابکاری شده نمی‌بینی و دیگران را مقصر
می‌دانی؟

چون قضا بیرون کند از چرخ، سر
عاقلان گردند، جمله کور و کر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۹

زمانی که قوانین الهی توسط قضا و قدر اجرا شود، آن وقت است که حتی انسان‌هایی که در من ذهنی، عاقل و
خردمند هستند نیز کور و کر شده و قدرت تدبیر و سبب‌سازی با ذهن را نخواهند داشت.

هر که از خورشید باشد پشت گرم
سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

هر کسی که فضا را باز کرده و به خورشید یا خداوند تکیه می‌کند و قدرت‌ش را در مرکز عدم از خود زندگی می‌گیرد، همیشه پر قدرت و رو به جلو حرکت می‌کند. از آن‌جا که چنین شخصی را خداوند در درون و بیرون هدایت می‌کند، بنابراین نه ترسی دارد و نه خود را حقیر می‌شمارد. [یکی از عادت‌های من‌ذهنی این است که با تحقیر خود زنده شدن به خداوند را دشوار و غیرممکن جلوه می‌دهد، اما ما باید بدانیم من‌ذهنی یک وجود توهمی است که حقیقت ما نیست و هر لحظه باید آن را انکار کنیم.]

گرد خود بر گرد و جرم خود ببین
جنبش از خود بین و، از سایه مبین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

[ای انسان] به صورت حضور ناظر گرد من اصلی خود بگرد و به من ذهنی ات نگاه کن که چگونه از طریق همانیده شدن با چیزها باعث خرابکاری شده است، جرم خود را ببین که چگونه با فکر و عمل به وسیله ذهن بدون ناظر مرتکب خطا شده ای. پس مسئولیت کارهایی را که به اختیار خود انجام داده ای بپذیر و فقط من ذهنی ات را مقصر ندان زیرا آن نیز مانند سایه توست که با جنبش تو حرکت می کند.

فعل تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندت بگیرد دامت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

هر فکر و عملی که با من ذهنی و براساس سبب سازی ذهن انجام می دهی مانند فرزندی است که دامت را می گیرد. [به عبارت دیگر اگر فضا را باز نکنی و با شناسایی خصوصیات من ذهنی آنها را دور نیندازی، بدان عملی که با من ذهنی انجام می دهی از بین نمی رود و عواقبش دامن گیرت خواهد شد.]

تو سبب‌سازی و دانایی آن سلطان بین
آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰۲

پس در مسیر تبدیل به بی‌نهایت خداوند، هر لحظه فضا را باز کن تا بینی چگونه دانایی و سبب‌سازی خداوند بر
دانش سطحی ذهن چیره است. در نتیجه بدان هرآنچه که با عقل من‌ذهنی و سبب‌سازی او ممکن نیست در
فضای گشوده‌شده و دستان خداوند امکان‌پذیر است.

باد را دیدی که می‌جنبد، بدان
بادجنبانی‌ست اینجا بادران
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۵

پس وقتی وزیدن باد را دیدی بدان بادران یا نیرویی برتر وجود دارد که موجب حرکت باد می‌شود. [در واقع
مولانا در این تمثیل توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند که اگر مدام در نشیب و فراز بی‌مرادی و کامیابی
هستیم، گاهی غمگین و گاهی خوشحالیم و زندگی‌مان در سلطه من‌ذهنی هر لحظه در حال تغییر است پس باید
به وجود نیرویی فراتر پی ببریم که قصد دارد تا در قالب اتفاقات پیغامی را به ما برساند.]

مَرُوحَهُ تَصْرِيفُ صُنْعِ اِيْزْدَش
زَد بَرِيْنِ بَادِ وَ، هَمِيْ جَنْبَانْدَش

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲۶

مَرُوحَه: بادبزن
هَمَان طُورِ كِه بَادبِزْن قَدْرَتِ اَفْرِيْنَشِ اَلْهِيْ بِه اَيْنِ بَادِ مِيْ خُورْدِ وَ اَن رَا مِيْ جَنْبَانْدِ، زَنْدَگِيْ اَنْسَانِ هَمِ دَرِ تَصْرِيفِ وَ
سَلْطَةُ اَفْرِيْنَنْدَگِيْ خَدَاوَنْدِ اسْتِ وَ اَز اَرَادَةُ اَوْ خَارِجِ نِيْسْتِ.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید